

چشم، چشم، دو خرما

روح اله مهدی پور عمرانی



عنوان کتاب: آدم برفی چشم تیلہ ای
نویسنده: علی باباجانی
تصویرگر: نسیم آزادی
ناشر: شبابویز
نوبت چاپ: شهر یورماه - ۱۳۸۳ اول
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۲۰ صفحه
بها: ۵۵۰ تومان

خلاصه داستان:

زمستان بود، برف سنگینی زمین را پوشانده بود. بچه‌ها داشتند برف بازی می‌کردند. مجید پیشنهاد کرد که به جای سُرَسره بازی و تله درست کردن و گلوله‌های برف را به همدیگر زدن، یک آدم برفی درست کنند. آدم برفی برپا شد، ولی نه چشم داشت، نه بینی، نه دهان، نه شال و نه کلاه. یکی از بچه‌ها رفت هویج آورد برای دماغ آدم برفی. مجید هم دو تا تیلہ آورد به جای چشم‌ها. میثم، کلاه کهنه پدرش را آورد. نرگس شالش را آورد، تا گردن آدم برفی را بپوشاند. نرگس، لبوی بزرگی آورد تا بخورند و گرم شوند. یک تکه از لبوی قرمز را به جای خط لب آدم برفی گذاشتند. وقتی آینه را جلوی آدم برفی گرفتند، او از رنگ چشم‌هایش ناراضی بود. او دوست داشت رنگ چشم‌هایش مثل چشم‌های نرگس باشد؛ قهوه‌ای یا، خرمایی. ولی بچه‌ها نتوانستند تیلہ‌ای قهوه‌ای و یا خرمایی و حتی دو دانه خرما پیدا کنند. آن‌ها نتوانستند آدم برفی را راضی کنند تا با همان چشم‌های تیلہ‌ای آبی رنگ، بسازد و زندگی کند. آدم برفی، تیلہ‌ها را درآورد و بر زمین انداخت...

تمام ماجرا، همین است؛ ساده و کوتاه و کودکانه. پیش از پرداختن به عناصر داستانی این متن، گریزی به لایه‌های فلسفی موضوع آدم برفی

آدم برفی

آدم برفی، مهم‌ترین شخصیت داستان است که حضوری دوگانه و دو مرحله‌ای دارد. از آغاز تا صفحه ۱۰ کتاب، آدم برفی، شخصیتی غیر فعال است. حضور آدم برفی در بخش نخست داستان، حضوری با واسطه است. نویسنده، وجود و حضور آدم برفی را روایت می‌کند. در این بخش، آدم برفی یک مخلوق راضی و بی اختیار به شمار می‌رود. بچه‌ها او را می‌سازند و برای شکل دادن به اعضایش، از اشیای آشنا و همانند با نمونه‌های انسانی استفاده می‌کنند.

ولی از صفحه ۱۰ به بعد، کاراکتر آدم برفی به عنوان یک عنصر زنده و فعال وارد متن می‌شود و واکنش‌های انسانی از خود بروز می‌دهد. در این بخش از کنشگری، آدم برفی در کنار آدم‌های واقعی داستان قرار می‌گیرد. او نه تنها حرف می‌زند، و می‌بیند، بلکه می‌تواند تصویر خودش را در آینه ببیند و درباره خودش، اظهارنظر کند. او حتی یک گام از بسیاری از آدم‌های واقعی جلوتر می‌گذارد و فعلیت خود را با ویژگی‌ها و شرایط موجود برنمی‌تابد. او دوست دارد در داشتن یا نداشتن نوع و کیفیت اعضای حساس و کلیدی بدن خود، اختیار و استقلال فکر داشته باشد و فرصت گزینش را به مثابه حقی حیاتی برای خود به رسمیت می‌شناسد. به بیانی دیگر، آدم برفی

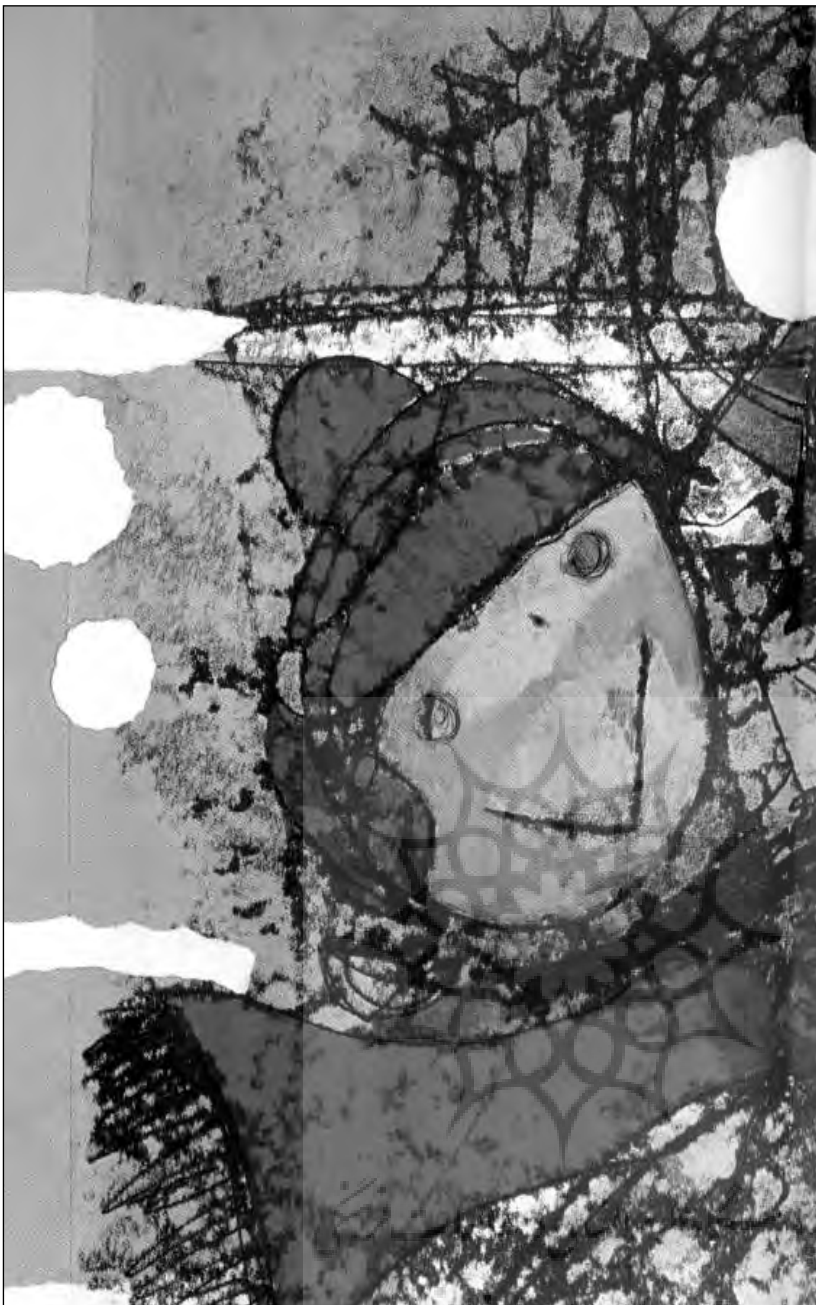
خواهم زد. انسان همواره در طول تاریخ، در صدد بوده تا علاوه بر زاد و ولد و تولیدمثل که شکل و جنبه بیولوژیک دارد، در «عالم مثالی» نیز توان آفرینشگری خود را به بوته آزمون بگذارد و به شکلی از اشکال، در خلق کردن و آفرینش نمونه‌های دیگری از موجودات مشارکت کند. بنابراین در سال‌های بسیار دور، از دوران غارنشینی تاکنون - دست کم - به دو صورت در تحقق بخشیدن به آرزوهای آفرینشگرانه خود کوشیده است:

الف) آفرینش در عالم ذهنیات که به صورت ساخت و پرداخت موجودات موهوم و دیگر گونه از قبیل «دیو»، «جن»، «پری»، «غول» و... تجلی می‌کند. ابزار آفرینش‌های این چنینی، ذهن و زبان است.

ب) آفرینش‌های عینی در قالب هنرهای تجسمی

ترکیب دستاوردهای ژنتیک و روباتیک، نتیجه تلاش‌های انسان برای دستیابی به آرزوهای دیرینه و خلاقانه است. انسان همواره می‌خواهد با تقلید و نسخه‌برداری از روی پدیده‌های طبیعی، موجوداتی خلق کند.

فکر ساختن آدم برفی در ذهن کودکان و مردمان سرزمین‌هایی که زمستان‌هایی پر برف دارند، در همین راستا قابل بررسی است.



حضور و حیات آدم برفی و
مداخله او در جهان داستان و
کنش‌هایی که از او صادر می‌شود،
در منطق درونی داستانی
جا می‌گیرد

ترکیب دستاوردهای ژنتیک و
روباتیک، نتیجه تلاش‌های انسان
برای دستیابی به
آرزوهای دیرینه و
خلاقانه است

دوست دارد در آفرینش خود دخالت و نقش داشته باشد.

«آدم برفی صورت خودش را در آینه دید. لب قرمز، دماغ نارنجی، گوش‌های سفید و چشمان تیره‌ای داشت. روی سرش کلاهی سیاه بود و شال قرمزی هم دور گردنش داشت. آدم برفی با دیدن چشمان تیره‌اش اخم کرد و گفت: نه نه، من این چشم‌های شیشه‌ای را دوست ندارم.»^۱

آدم برفی، در پاسخ به چرایی این نخواستن و اعتراض می‌گوید:

«آخر چشم‌های تیره‌ای، قیافه‌ام را زشت کرده است.»^۲

آدم برفی، عنصری انتخابگر و زیبا پسند است. اصول و مبانی زیبایی شناختی خودش را دارد.

«[آدم برفی]، نگاهی به چشم‌های نرگس کرد. چشم‌های نرگس قهوه‌ای بود.

آدم برفی گفت: من از این چشم‌ها خوشم می‌آید»^۳

آدم برفی، رفته رفته و به موازات پیشرفت ماجرا و متن، دانایی خود را بیشتر و انسانی‌تر نشان می‌دهد و خلاف انتظار مخاطب، برخوردی احتجاجی با مقوله بینایی و بینش را به نمایش می‌گذارد:

«جواد گفت: آدم برفی جان! چشم تیره‌ای

قشنگ است.

اما آدم برفی عصبانی شد و گفت: همین که گفتم! من اصلاً چشم نمی‌خواهم. می‌خواهم بدون چشم باشم»^۴

عضو و عنصر «چشم» در این داستان، رسالتی بیش از «دیدن» را به عهده دارد.

آدم برفی در مورد کلاه، رنگ و شکل آن، هیچ‌گونه اعتراضی ندارد، ولی در مورد چشم، حساسیت نشان می‌دهد. او نمی‌خواهد با چشم تیره‌ای ببیند. دوست ندارد با چشم مصنوعی جهان را تماشا کند. می‌خواهد با چشم انسانی (چشم نرگس) به پیرامونش نگاه کند:

«من چشم‌های نرگس را می‌خواهم»^۵

«چشم عوض کردن»، بیانی استعاری است. «چشم عوض کردن»، استعاره نگرشی دگرگونه

است. شاید تعبیر ساده‌تری از «چشم‌ها را شستن و جور دیگر دیدن» باشد. البته تأکید بر لایه‌های معنایی و جنبه‌های استعاری در این داستان، جایز نیست؛ چرا که جنبه‌های اثباتی و استعلایی آن به منطق تراشی و استدلال‌های فراوان نیازمند خواهد بود.

شخصیت‌های شیء‌واره:

- تپله: از جنس شیشه و بلور و رنگ آن آبی بوده است که مورد علاقه آدم برفی نیست.

- زغال: وارد کنش داستانی نمی‌شود.

- کلاه: لبه‌دار است (بنابر آن چه در تصاویر کتاب دیده می‌شود). کهنه و سیاه رنگ است.

- شال گردن: قرمز رنگ و -لابد- کاموایی است.

رنگ «آبی» که رنگ تپله‌هایی است که به

جای دو چشم آدم برفی قرار می‌گیرد، در زمزه رنگ‌های «سرد» جای می‌گیرد. برعکس، «قهوه‌ای» رنگ گرم است. گویی آدم برفی علی‌رغم سردی جانش، دوست ندارد جهان را سرد ببیند، بلکه می‌خواهد با گرمایی انسانی (با چشمی به رنگ قهوه‌ای) به دنیا بنگرد. اتفاقاً شال گردن قرمز نرگس هم بیان‌کننده گرمای زندگی انسانی است.

نرگس، لبوی قرمز هم می‌آورد. نویسنده تلاش کرده با روان‌شناسی رنگ‌ها تا آن‌جا که می‌تواند، کار کند.

منطق حاکم بر جهان داستان

وقتی برف فراوان بر زمین بنشیند، بچه‌ها آدم برفی می‌سازند. آن‌ها برای آدم دست ساز خود، اعضای انسانی در نظر می‌گیرند. مدلی که در ساختن آدم برفی مورد استفاده قرار می‌گیرد، مدلی است که تجربه شده و طرح خیالی و مثالی از نمونه‌های طبیعی و انسانی به شمار می‌آید. بچه‌ها در حقیقت با ساختن آدم برفی (در این داستان) آفرینش را بازسازی می‌کنند. چرایی و چگونگی خلق آدم برفی، در منطق بیرونی متن جا دارد و قابل بررسی است، ولی حضور و حیات آدم برفی و مداخله او در جهان داستان و کنش‌هایی که از او صادر می‌شود، در منطق بیرونی داستان قرار می‌گیرد. باورپذیری داستان به کارکرد این جنبه از داستان بستگی خواهد داشت.

برای نشان دادن میزان «آدم‌نمایی» در حرکت‌ها و رفتارهای آدم برفی، به راحتی می‌توان نمونه‌هایی در متن داستان یافت، ولی سؤال این‌جاست که آیا این رفتارها و کنش‌ها، با منطق درونی داستان سازگاری و همخوانی لازم را دارد یا نه؟

برای دست یافتن به پاسخ، ناگزیر باید مواردی از رفتارها و کنش‌های ناهمخوان و ناساز را از سوی آدم برفی، نشان داد.

○ نمونه اول: حرف زدن آدم برفی
آدم برفی تا پیش از آن که خود را در آینه ببیند، حرف نمی‌زند. در جهان خیال نه تنها آدم برفی بلکه هر شیء می‌تواند سخن بگوید. البته بچه‌ها به آسانی می‌توانند با این رفتار شگفت‌کنار بیابند و آن را بپذیرند.

○ نمونه دوم: کنش‌های حرکتی
پس از رفتار کلاهی و گفتاری که از آدم برفی سر می‌زند، کنش حرکتی از او دیده می‌شود. آدم برفی، تپله‌ها را از صورتش می‌کند و بر زمین می‌اندازد!

○ نمونه سوم: کنش احساسی
آدم برفی، عصبانی می‌شود و تپله‌ها را از صورتش در می‌آورد و بر زمین می‌اندازد. عصبانی شدن، فرآیندی روحی و روانی است



نمونه دهم: کنش‌های قهر و آشتی

برای طبیعی و منطقی جلوه دادن این رفتارها و کنش‌های انسانی از جانب آدم برفی، چه تمهیدات و پیش‌زمینه‌هایی در نظر گرفته شده است؟ آیا آدم برفی می‌تواند عصبانی شود؟ مهر بورزد؟ از طرح خلقت و شکل و قیافه خود ناراضی باشد؟ داستان آدم برفی چشم‌تپله‌ای، داستان خوبی است. تصویرسازی و نقاشی کتاب در عین سادگی از استحکام و زیبایی ویژه‌ای برخوردار است. تصویرها به‌حدی زیبا و گویا هستند که بدون متن کلامی و نوشتاری هم می‌توانند ارتباط لازم را میان خود و مخاطب (بیننده) برقرار نمایند.

پی‌نوشت:

- (۱) آدم برفی چشم‌تپله‌ای، علی باباجانی، تصویرگر نسیم آزادی، نشر شباویز، چاپ اول ۱۳۸۳ صفحه ۱۲
- (۲) همان، صفحه‌ی ۱۲
- (۳) صفحه ۱۵
- (۴) صفحه ۱۷
- (۵) صفحه ۱۵

که بسیار پیچیده است. نسبت دادن این رفتار به موجودی بی‌جان و شیء وار در یک متن کودکانه علی‌رغم قوی بودن جنبه‌های خیال‌پروری آن، کاری حساس و شکننده به نظر می‌رسد.

داستان نویسان در متن‌های رئالیستی حتی زمانی که می‌خواهند شخصیت انسانی خود را وادار به عصبانیت کنند باید زحمت فراوانی بکشند تا بتوانند صفت عصبانیت را به کمک ابزارها و عناصر نوشتن از قبیل «توصیف»، «تصویر»، «دیالوگ»، «فضاسازی» و غیره، نشان بدهند. حال اگر خواسته باشیم این صفت و رفتار را در یک آدمک برفی نشان بدهیم، چقدر باید هنر به‌خرج دهیم تا پذیرفته شود؟!

- نمونه چهارم: کنش فکر کردن
- نمونه پنجم: کنش شناخت
- نمونه ششم: کنش دوست داشتن
- نمونه هفتم: کنش انتخاب کردن
- نمونه هشتم: کنش اعتراض به وضع موجود و میل رسیدن به وضع مطلوب
- نمونه نهم: کنش اخم کردن